

مفهوم حکومت قانون از دیدگاه میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله

اکرم صالحی هیکویی*

حسین آبادیان** نعمت احمدی نسب***

چکیده

مقاله حاضر به بحث در باره مفهوم حکومت قانون از نظر میرزاملکم خان ناظم‌الدوله می‌پردازد. با اینکه درباره زندگی، روزنامه و آثار او کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده، لیکن تاکنون به این پرسش اصلی پاسخ داده نشده است که آیا ملک‌خان به ماهیت، مبانی حقوقی و الزامات سیاسی حکومت قانون نظیر حقوق اساسی و تفکیک قوا آگاهی داشت یا خیر؟ تاکنون گفته شده او و برخی دیگر از روشنفکران عصر قاجار تحت تأثیر اندیشه‌های دوره روشنگری فرانسه قرار داشته‌اند. فرضیه مقاله حاضر این است که چنین چیزی وجود خارجی نداشته است، برای تبیین موضوع یکی از مهم‌ترین منابع آن عصر یعنی روح‌القوانین معیار قرار داده شده، تا معلوم شود برخلاف اصحاب دوره روشنگری که مبانی فلسفی، حقوقی و سیاسی مشخصی برای نظریات خویش داشته‌اند، روشنفکرانی مثل میرزاملکم خان بنیاد فکری استواری در زمینه ارائه نظریه حکومت قانون ارائه نداده‌اند. روش تحقیق این مقاله مبتنی بر تحلیل گفتار (Analyze of Discourse) و بررسی تطبیقی اندیشه‌های منتسکیو و ملک‌خان است تا نشان داده شود اندیشه حکومت قانون در نزد این دو تفاوت ماهوی با یکدیگر داشته‌اند و ملک‌خان به الزامات فلسفی و مبانی سیاسی نظریه حکومت قانون آگاهی نداشته است.

کلیدواژه‌ها: منتسکیو، میرزا ملک‌خان، حکومت قانون، حقوق اساسی، قانون اساسی، شرع، عرف.

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد تهران مرکز. Salehi4639@yahoo.com
** استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، گروه تاریخ. (نویسنده مسئول) hoabadian@yahoo.com
*** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز، گروه تاریخ. nematahmedi@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱

۱. مقدمه

مفهوم مصلحت عمومی در هر نظام حکومتی مطلوب، به عنوان تنها امکان در دسترس کلیه شهروندان؛ مبتنی بر نظریه حکومت قانون است. به عبارتی از یونان باستان تاکنون، فراهم کردن بیشترین سعادت و تفاهم متقابل بین شهروندان، هدف اصلی هرگونه قانونگذاری است. لیکن مفهوم قانون به شکل کنونی، ریشه در جنبش عظیم فکری دارد که از قرن هفدهم میلادی به بعد در اروپا شکل گرفت و عقل را تنها معیار بشری برای تمیز حسن و قبح امور تلقی نمود. نقطه عطف این جنبش، شکل‌گیری دوره ای است که به عصر روشنگری شهرت دارد، عصری که با اصحاب دایره المعارف فرانسه شناخته می‌شود. ضابطه اصلی اندیشه سیاسی در این زمان، مفهومی دیگر است به نام عدالت؛ منظور از عدالت، قانونی همه شمول بود تا بر پایه آن بتوان حقوق موضوعه تدوین کرد و منافع و مصالح شهروندان را در چارچوب همان قانون حفظ نمود. تا پیش از عصر روشنگری مبنای قانونگذاری در جهان مسیحیت حقوق رومی بود (Grant, 1930, 116-117) که نظراً ریشه در تعالیم کلیسا داشت؛ لیکن حقوق جدید عقل بشری را به مثابه تنها ضابطه و اصل مشترک بین انسانها به رسمیت می‌شناخت و به این شکل دوره ای جدید در تاریخ شکل گرفت که با گسستی معرفتی با دوره پیش از خود، «عصر جدید» را به ارمغان آورد، عصری که «تجدد» (Modernity) مبنای شکل‌گیری آن به شمار می‌رود. قانون به مفهومی که از عصر روشنگری به بعد به جامعه بشری عرضه شده است، مبنایی فلسفی دارد، زیرا خرد به مثابه جوهر یگانه بشری، مبدأ و منشأ این قانونگذاری شناخته می‌شود؛ خردورزی هم جوهر اندیشه فلسفی است. یکی از برجسته ترین متفکران عصر روشنگری، منتسکیو بود که اندیشه های او در شکل‌گیری انقلاب کبیر فرانسه به سال ۱۸۷۹ نقشی بس مهم ایفا کرد. او با نگارش کتاب روح القوانین نقشی اساسی در شکل‌گیری مفهوم قانون موضوعه و اصل تفکیک قوا داشت، با توجه به اینکه معمولاً در منابع تاریخ معاصر ایران نوشته شده روشنفکران دوره قاجار و به ویژه میرزاملکم خان ناظم الدوله تحت تأثیر دیدگاههای این متفکر بوده اند، مقاله حاضر تلاش میکند تا ماهیت امر را مورد بازکاوی قرار دهد و امکان و یا امتناع قانونگذاری در اندیشه های او را مورد بحث و بررسی قرار دهد. نظر به اینکه امر قانونگذاری در حقوق موضوعه مستلزم مقدمات و لوازم و لواحق است، پرسش اصلی این است که آیا این مقدمات در نزد ملکم خان موجود بودند یا خیر؟ دیگر اینکه آیا اساساً اندیشه فلسفی که بتواند مبنای قانونگذاری در ایران عصر قاجار باشد وجود

داشت یا خیر؟ این مقاله با اتکاء بر دیدگاه‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، تلاش میکند فهم قانون جدید در برخی آثار او را مورد ارزیابی قرار دهد.

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون در باره زمانه و زندگی میرزاملکم‌خان کتابها و مقالات زیادی نوشته شده و هر نویسنده‌ای از منظری خاص تلاش کرده است تا نقش او را در تحولات قبل از مشروطه ایران مورد بررسی قرار دهد. عده‌ای او را «متفکر اصلاحات» (ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران: ۲۸) نامیده‌اند، هرچند بنا بر همان نظر او تنها کسی نبود که در باره حکومت قانون تلاش میکرد. (همان: ۲۹) همین نظر بر این باور است که رساله تنظیمات ملکم‌خان «نخستین طرح قانون اساسی» بود که به شاه عرضه شد. (اندیشه ترقی و حکومت قانون: ص ۳۰) به همین دلیل است که او را در شکل‌گیری «فکر آزادی» (فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت: ۱۳۴۰) بسیار مؤثر دانسته‌اند. در هیچ کدام از این سه اثر توضیح داده نشده که اگر اندیشه فلسفی را معیار تفکر قرار دهیم، برچه اساسی باید میرزاملکم‌خان را «متفکر» خواند؟ نیز توضیح داده نشده قانون اساسی چیست، و چگونه باید توصیه‌های ملکم‌خان به ناصرالدین‌شاه را «نخستین طرح قانون اساسی» نامید؟ عده‌ای دیگر گرچه دیدگاهی انتقادی نسبت به اندیشه‌های ملکم‌خان ارائه کرده‌اند (آجودانی: ۱۳۷۶)، اما نوع بیان این کتاب جدلی است؛ به عبارتی از اقامه برهان و تحلیل عقلی در باره اندیشه‌های ملکم‌خان و نسبتش با اندیشه‌های دوران جدید، سخنی به میان نیامده است. کتابهایی دیگری هم هستند که به زندگی میرزاملکم‌خان و تکاپوهای سیاسی او بر اساس روزنامه قانون اختصاص دارند، (حامد الگار: ۱۳۶۹) و عده‌ای دیگر هم از زوایه‌ای دیگر صرفاً به زندگی سیاسی او اهتمام ورزیده‌اند (رائین: ۱۳۵۳)، بنابراین تحلیل انتقادی دیدگاه‌های ملکم‌خان در باره حکومت قانون و بررسی تطبیقی آن با نظریات متفکران عصر روشنگری، وجود ندارد. در برخی منابع متأخر هم گرچه اشاره شده ملکم‌خان «اهل سیاست روز» بود (طباطبایی: ۷۳) و دفتر تنظیمات او «کمابیش، رساله‌هایی در حقوق موضوعه‌اند و او آن مطالب را از مجموعه قوانین مدنی و جزایی فرانسه اقتباس و به اختصار ترجمه کرده است» (همان: ۲۰۰)، لیکن بیش از این در باره اندیشه‌های او سخنی به میان نیامده و در باره مبانی دیدگاه‌های او نظری ارائه نکرده‌اند؛ دقیق‌تر اینکه نشان نداده‌اند چرا نمی‌توان دیدگاه‌های ملکم‌خان را قانون اساسی خواند؟ پس مقاله حاضر این

نوآوری را دارد که نه تنها نشان می‌دهد دیدگاه‌های ملکم خان در باره حکومت قانون، بر اساس سنت فکری ایرانی-اسلامی فاقد مبناست، بلکه نسبتی فلسفی و مبنائی با اندیشه‌های جدید اروپا و به ویژه اصحاب روشنگری هم ندارد و چیزی بیش از مقداری توصیه و اندرز خطاب به شاه ایران و البته برخی روشنفکران زمانه خود نیست.

۳. مفهوم قانون در اندیشه منتسکیو

روح القوانین منتسکیو برجسته‌ترین اثر عصر روشنگری است که تأثیر زایدالوصفی بر شکل‌گیری مباحث فلسفی، سیاسی و اجتماعی در ارتباط با قانونگذاری برجای گذاشت. نظریه تفکیک قوا در عصر جدید، از ابتکارات و دستاوردهای منتسکیو به شمار می‌رود، اهمیت منتسکیو در آن است که دستگاه قانونگذاری را محور اصلی امر سیاسی تلقی می‌کند. (تاریخ عقاید سیاسی: ۱۶۰). کتاب اصلی او روح القوانین^۱ است که تلاش می‌کند تا بنیادی برای وحدت قانونگذاری از منظر حقوق اساسی^۲ بیابد. پس او به سه موضوع مهم توجه کرد: نخست کشف اصول اساسی مشترک که وحدت و اهداف کلی حکومتها را مورد توجه قرار می‌دهد، دوم بررسی عواملی که باعث اختلافات، تنوع رژیم‌های سیاسی و اشکال مختلف حکومتها می‌شود و سرانجام کشف راه جمع بین اختلافها و یافتن وجه مشترکی برای وحدت بین آن اختلافها. یعنی اینکه به طور کلی منتسکیو تلاش می‌کرد وجه اشتراک حکومتها با اتکاء بر قانونگذاری بر مبنای عقل را مورد ارزیابی قرار دهد و در مقابل وجوه اختلاف حکومتهای مختلف را هم بررسی نماید و آنگاه وجه مشترک این اختلافها را مورد توجه قرار دهد تا راهی برای از میان برداشتن آن اختلافها پیدا کند.

بر همین اساس بود که مفهومی به نام «قانون اساسی» شکل گرفت، قانون اساسی همانطور که از نام آن پیداست؛ اصل و اساس قانونگذاری در امور مختلفه مورد نیاز بشر است؛ به عبارتی، به هنگام قانونگذاری در امور جزئی، باید قانون اساسی که حقوق بنیادین شهروندان را عرضه می‌دارد؛ مورد توجه قرار گیرد. از نظر منتسکیو قانون اساسی برقرار کننده روابط گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بین انسانهاست و البته باید با ظرفیت و توان مردم انطباق داده شود. از نظر او قانون امری مقدس و ابدی نیست، بلکه مطابق با عرف و عادت و آداب و رسوم مردم وضع می‌شود؛ به عبارتی گرچه قانون جدید موضوعه است و توسط نمایندگان ملت طبق ضابطه مصالح ملی وضع می‌شود، اما بی‌اعتنا به عرف و عادت مردم نیست؛ پس امری است نسبی. او حتی تأکید می‌کند

مطابق با وضعیت جغرافیائی و آب و هوایی، قوانین هم متفاوت خواهند بود. (روح القوانین: ۴۰۶-۳۹۰)

از بطن اندیشه‌های منتسکیو نوعی نسبیّت (Relativism) در امر قانونگذاری مستفاد میشود، زیرا او معتقد بود اینکه چه نوع قانونی برای ملتی مشخص بهتر است، از بحث در مورد انواع قوانین اساسی فراتر میرود و برای این منظور باید نهادهای آموزشی، اجتماعی، اقتصادی و دینی آن جامعه مورد بررسی واقع شود تا هماهنگی آنها با قوانین اساسی در ربط با آداب و رسوم و سنن آن ملت خاص به وجود آید. قانونگذار زمانی موفق خواهد بود که قوانین موضوعه او با «روح ملت» همخوانی داشته باشد، به همین دلیل است که کتاب روح القوانین بر اساس تحلیلی از انواع قوانین اساسی شروع میشود. (خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲: ۸۹۹)

از سوی دیگر قوانین موضوعه ناشی از انواع حقوق هستند: حقوق طبیعی، ملکوتی، شرع و حقوق بشر از انواع حقوقی است که منتسکیو به آنها توجه نشان داده است. بنابر تعریف او، «قانون عبارت است از رابطه‌ی شیء با شیء دیگر در عالم» واقع. (روح القوانین: ۷۲۴) بین موجودات عالم، انسان تنها موجودی است که صاحب اراده و فکر است، بنابراین قانون موضوعه بین انسانها که روابط آنها را مشخص میکند، بسی پیچیده‌تر از قوانین بین موجوداتی است که فاقد قدرت تعقل و اندیشه و اراده اند. نظر به اینکه انسان ذیشعور احتمالاً قانون موضوعه را نقض مینماید، سه عنصر مذهب، اخلاق و سیاست میتوانند این نقیصه را برطرف نمایند. مذهب برای جلوگیری از فراموشی خالق، اخلاق برای مقابله با فراموشی خویشتن و سیاست و قوانین عرفی برای ممانعت از فراموشی جامعه به وجود آمده اند تا مانع تعدی انسانها به حقوق یکدیگر شوند.^۳

پس قانون بر دو دسته است، طبیعی و موضوعه. پیش از اینکه بشر بتواند قانونی وضع نماید، نوعی سلسله مراتب مبتنی بر عدالت وجود داشته که روابط افراد را با یکدیگر مشخص میکرده است؛ در واقع قوانین موضوعه بر اساس آن اصول و موازین تدوین شده اند. (تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۲: صص ۶۹۳-۶۹۰) قوانین موضوعه توسط خود انسانها مدون شده اند برای اینکه بتوانند نظم و انضباط بین جامعه بشری را مهیا سازند. قوانین موضوعه در نقاط مختلف جهان با هم متفاوتند، پس منتسکیو با مطلق‌گرایانی (Absolutists) که معتقد بودند یک نوع حکومت و یک نوع کتاب قانون برای

کلیه افراد بشر در همه زمانها و مکانها میتواند مناسب باشد، اختلاف نظر داشت. (خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲: ۹۲-۸۹۰)

منتسکیو به تصریح نوشته است: «انسان قدیمی ساده و خوشبخت زندگی میکرد. بعد که اجتماع به وجود آمد، بالطبع مبارزه برای زندگی ظهور نمود، پس ناچار قوانینی برای اداره اجتماع به وجود آمد. عوامل مدیره جامعه بشری متنوع است، مانند آب و هوا، دین، قوانین، رسوم ثابت حکومت، سرمشق گذشتگان، اخلاق و عادات، این عوامل در حقیقت جسم جامعه را تشکیل میدهند و قوانین به مثابه اعصاب آن است. این قوانین باید با طبیعت هر کشور و آب و هوا و خصوصیات سرزمین و سبک زندگی مردم و دین و تمایلات و عده نفوس و ثروت و تجارت و عادات و اخلاق تناسب داشته باشد.» (روح القوانين: ۳۵)

در نامه های ایرانی که نخستین کتاب اوست و در آن تفاوتها و تمایزهای شرق و غرب را نشان داده (سنت روشنفکری در غرب، ص ۳۵۷)، آمده است: «دادگاهها باید عادلانه حکم دهند و هر قوم و ملتی باید قوانین مخصوص خود را داشته باشد و نمیتوان قوانین قوم و ملتی را برای قوم و ملتی دیگر مناسب دانست.» (نامه های ایرانی، ۱۳۸۷: ۲۵۵). از دید او تمایز و تفاوت بین مذهب و اخلاق و آداب و رسوم، محرز است و نباید آنها را با یکدیگر خلط کرد، اما کلیه این عوامل باید با یکدیگر تناسب داشته باشند. او از سولون قانونگذار و حکیم یونانی نقل کرده است که: «آیا قوانینی که تو برای ملت آتن وضع کردی بهترین قوانین موضوعه است؟ سولون جواب داد بلی بهترین قوانینی است که ممکن بود برای مردم آتن وضع کرد.» (روح القوانين: ۵۰۳)

در همین ارتباط باید به نظریه تفکیک قوای مقننه و مجریه و قضائیه اشاره کرد که توسط منتسکیو وضع شده است. این نظریه اثری انکارناپذیر بر قانون اساسی و شکل نظامهای سیاسی غرب بر جای گذاشت. هدف این بود تا با تفکیک قوا، راه حل هائی به منظور عدم سوءاستفاده از قدرت شکل گیرد و بهترین روشها برای محدودیت قدرت اعمال شود.

اندیشه های ژان ژاک روسو هم با اینکه تفاوت و تمایز اساسی با منتسکیو داشت، حاوی یک وجه مشترک بود و آن اینکه دستگاه قانونگذاری است که قدرت اصلی و غالب را در جامعه مدنی در اختیار دارد. (تاریخ عقاید سیاسی: ۱۶۹) روسو در اثر مشهور خویش یعنی قرارداد اجتماعی، بر این باور است که انسان با وصف اینکه آزاد متولد میشود، اما در همه جای دنیا در قید اسارت است، (قرارداد اجتماعی: ۳۶)،

مقصود از اسارت همان سنن و آداب و رسومی است که انسان از بدو تولد با آنها مواجه می‌شود و در انتخاب آنها مدخلیتی نداشته است. او بین اراده مردم و اراده همگانی تفاوت و تمایز قائل است، اراده مردم آن است که کلیه احاد بشر می‌خواهند آن چیزی را که خود دوست دارند به بوته اجرا گذارند؛ بدیهی است در چنین شرایطی هرج و مرج تولید می‌شود. اما اراده همگانی آن است که انسانها برای رتق و فتق امور نمایندگانی برمیگزینند تا آنها به اعمال قدرت بپردازند و مصلحت عمومی را سرلوحه کار قرار دهند. به واقع با اراده همگانی مردم از بخشی از آزادیهای فردی خود چشم می‌پوشند تا آزادی واقعی را که نفع آن به جامعه میرسد، به دست آورند. این آزادی اجرای قوانینی است که خود وضع کرده اند، طبق قرارداد اجتماعی هیچیک از افراد جامعه نمیتوانند قوانین موضوعه را نقض نمایند و از اطاعت آن سرپیچی کنند. (همان: ۵۲)

وضع قانون برای تعیین تکلیف روابط بین انسانها و اجرای حقوقی است که به منظور اجرای عدالت وضع شده اند. (همان: ۷۶) حکومت جمهوری هم عبارت است از حکومتی که زائیده اراده همگانی است، در این حکومت، همه چیز بواسطه قانون انجام میگیرد؛ پس مشروعیت حکومت جمهوری ناشی از اراده همگانی است که در آن اراده های فردی مستحیل میشوند. (همان: ۷۹)

۴. میرزا ملکم خان و معنی حکومت قانون

شاید میرزا ملکم خان از نخستین روشنفکران ایرانی باشد که در باره واژه قانون نه تنها سخن گفت، بلکه حتی نام نشریه خود را هم قانون گذاشت. بعلاوه مطالبی با عنوان کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، رفیق و وزیر، دستگاه دیوان، و نوم و یقطه نوشت و در آنها مستقیم و یا غیرمستقیم در باره قانون سخن گفت. دفتر تنظیمات او به تقلید از جنبش تنظیمات امپراتوری عثمانی نوشته شده است،^۴ این دفتر یکی از نخستین طرحهای منظمی است که به منظور اصلاحات در ایران تدوین شده بود. (اندیشه ترقی و حکومت قانون: ۳۱-۳۰) در این دفتر او حکومت را دستگاهی تعریف کرد که بین یک ملت مستقل، منشاء «امر و نهی» میشود. این حکومت دو اختیار دارد: وضع قانون و اجرای آن. (پیش زمینه مفهوم قانون در عصر مشروطه: ۴۲-۴۱) این تعریف نشان میدهد میرزا ملکم خان تلقی روشنی از مفهوم حکومت قانون نداشته است، زیرا این حکومت نیست که قانون وضع میکند؛ واضع قانون قوه مقننه است و حکومت به مثابه قوه مجریه، اجرا کننده قوانینی است که توسط قوه مقننه وضع شده اند. از سوی دیگر

حکومت دستگامی نیست که امر و نهی میکند، حکومت در یک نظام قانونی، برخاسته است از اراده همگانی و به نیابت از مردم و برای حفظ مصالح آنها اعمال قدرت میکند. خلط در باره مفهوم قانون، خلطی دیگر را هم به دنبال دارد و آن اختلاط و عدم تمییز بین دو معنی حکومت و دولت است. برخلاف تصور رایج دولت اعم است از حکومت، یعنی اینکه حکومت گروهی مشخص از مردم یا دیوان سالاران اداری است که وظیفه اداره کردن کارهای دولت‌ها را در دوره‌ای که امور به آن‌ها محول شده است؛ بر عهده دارند. (Bealey, 1999, p. 147) اما دولت دستگامی سیاسی است که در یک قلمرو جغرافیائی مشخص به شکل مشروع و باز هم عمدتاً برای حفظ مصالح مردم، اعمال قدرت میکند. (Benoit, 2010, p. 189) درست است که این تعاریف همه جدیدند، اما ریشه‌ای در تاریخ تحولات فکری بعد از قرون وسطی دارند. (نک: طباطبائی، جلد نخست، دفتر اول، ۱۴۵-۱۰۱) این موضوع نشان میدهد که نه تنها تعریف قانون، بلکه تعاریفی دیگر مثل حقوق و آزادی و عدالت و دولت و حکومت هم در اندیشه میرزاملکم خان وجود نداشته‌اند.

به نظر میرسد حتی تعریفی از واژه عدالت به مفهومی که در سنت وجود داشت هم از اندیشه ملکم خان غایب بود. در فرهنگهای لغت عربی برای عدل معانی مختلفی به کار گرفته شده است که مهمترین آنها عبارتند از: تعادل و تناسب، (معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۴۶) تساوی و برابری، (اقراب الموارد: ج ۲، ص ۷۵۳) اعتدال یا رعایت حدوسط در امور (المصباح المنیر، صص ۵۲-۵۱) و نیز استواری و استقامت. (المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۲۵) بنابراین وجه مشترک کلیه تعاریف این است که هرچیزی در جایگاه مناسب خود قرار گیرد به گونه‌ای که سهم مناسب و شایسته خویش را از هستی دریافت کند و به حقوق دیگران تجاوز ننماید. امام علی (ع) هم فرموده‌اند: «العدل یضع الامور مواضعها». (نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹)، یعنی دادگر چیزها را به جای خود مینشانند. حکیم سبزواری در تعریف عدل نوشته است: «وضع کل شیء فی موضعه و اعطاء کل ذی حق حقه» (شرح الاسماء الحسنی، ص ۵۴)، یعنی قراردادن هرچیز سر جای خود و دادن حق به هر صاحب حقی.

۵. توصیه‌های عملی در شرایط فقدان نظریه سیاسی

نظر به اینکه تعاریف و مفاهیم از مباحث میرزاملکم خان غایب بود، پس نوشته‌های او هم از مبنائی نظری تهی بود. به همین دلیل است که در جائی نوشته دولت ایران «بیمار

و ناخوش خطرناک» است، یعنی قادر نیست امور جامعه را حل و فصل نماید. (اندیشه ترقی و حکومت قانون، ۳۰-۳۱) در نتیجه منظور ملکم خان از واژه دولت، تمام دستگاه اجرایی کشور است. در عین حال البته وی «عمل دولت» را از «عمل سلطنت» جدا میکند، یعنی معتقد است شاه نباید در امور دولت دخالت نماید. او این پیشنهاد را به منظور «ترقیات سلطنت» عنوان میکند و ادامه میدهد «تا عمل سلطنت قطع نباشد، عمل دولت هیچ نظم نخواهد گرفت.» (همان) همچنین او به نوعی به «تفکیک قوا» اشاره میکند و منظور این است که در «قانون مجلس تنظیمات و مجلس وزیران» تفاوت و تمایز قائل شوند و «وزیران فقط در برابر آن مجلس مسئول» باشند. (همان: ۳۲)

اما یک نکته مهم وجود دارد و آن اینکه اولاً مجلس مورد نظر ملکم خان، با انتخابات آزاد مردم برگزیده نمیشد و کلیه اعضا توسط شاه انتخاب میشدند. بنابراین مجلس یادشده صرفاً جنبه مشورتی داشت و بدون وجود شاه موجودیتی نداشت و به واقع مشروعیت خود را از شاه میگرفت و نه از مردم. ثانیاً اینکه این مجلس حق قانونگذاری موضوعه نداشت و ثالثاً هیئت وزیران مورد بحث او در حقیقت اعضا کابینه بودند و نه اعضای دولت به مفهوم مدرن کلمه. مفهوم تفکیک قوا در یک حکومت انتخابی^۵ میتواند معنایی داشته باشد، اما در زمان ناصرالدینشاه همه قدرت حکومت ناشی از شاه بود و نه از انتخاب مردم؛ پس برای مفهوم تفکیک قوا معنای محصلی نمیتوانست وجود داشته باشد.

در رساله تنظیمات، ملکم خان تلاش میکند نشان دهد مبنا و منشاء قانونگذاری در ایران چیست و تفاوت آن با غرب کدام است؟ او از زبان یکی از مخالفان تمدن جدید آورده است که هرگونه قانونگذاری به تقلید از غرب در ایران به معنی خصومت با دینداری است، زیرا «اینجا فرنگ نیست که هرکسی هرچه بخواهد مجری بدارد، علما و مجتهدان پوست از سر ما میکنند.» (مجموعه آثار میرزا ملکم خان: ۱۲۶) اما خود او از زبان یکی دیگر از قهرمانان داستانش میگوید نباید مجتهدان را بی جهت متهم کرد، زیرا «باز الآن در ایران هرگاه کسی است که معنی نظم یوروپ را بفهمد میان مجتهدان است. وانگهی از کجا فهمیدید که اصول نظم فرنگ خلاف شریعت اسلام است. من هرگاه قرار بگذارم که مستوفیان دیوانی، پول دولت را کم بخورند، مجتهدان چه حرفی خواهند داشت؟ ترتیب مناصب دیوانی چه منافات با شریعت دارد؟ انتظام دولت منافی هیچ مذهب نیست.» (همان: ۱۴-۱۰).

گفتگوی فرضی بالا بین دو شخصیت اصلی دفتر تنظیمات میرزاملکم خان نشان می‌دهد او تلقی دقیقی از مبنای قانونگذاری و حکومت در بین مجتهدان و قانونگذاران غرب ندارد. در غرب و نزد متفکرانی مثل منتسکیو منشاء قانون عقل انسانی است که البته با توجه به جغرافیا و شرایط زمان و مکان قوانین موضوعه وضع می‌کند، اما در ایران منشاء قانون احکام الهی بود که توسط مجتهدان کشف و به بوته اجرا گذارده می‌شد. قوانین مورد نظر بر اساس موازین و احکام شرعی وضع می‌شد، حال آنکه بر اساس نظر منتسکیو هرچند قانونگذار نسبت به آداب و رسوم مردم بی تفاوت نبود، اما قانونگذاری هرچه بود؛ قطعاً برخاسته از احکام دینی نبود. بنابراین اگر منظور ملکم خان آنچنان که یکی از پژوهشگران استنباط کرده «برابری همه شهروندان» (ایران بین دو انقلاب: ۸۵) بوده باشد، راه را به اشتباه میرفته است. هرچند بعید به نظر می‌رسد مفهوم شهروند در نزد میرزاملکم خان شناخته شده باشد.

واژه شهروندی ترجمه واژه citizenship است که از واژه لاتین civis مشتق شده است. civis در لاتین و polis در یونانی به معنای شهر است، اما شهر لزوماً به عنوان یک مکان مورد نظر نیست، بلکه پولیس جایی است که با قانون و مقررات اداره می‌شود و میتوان در آن اعمال حاکمیت کرد. امروزه شهروندی به معنای سیستمی از حقوق برابر توصیف می‌شود که ضد امتیازات موروثی است، امتیازاتی که به خاطر تولد در طبقه، نژاد و یا گروهی خاص به فرد اعطا می‌گردد.^۶ در هیچ کدام از آثار میرزاملکم خان و سایر روشنفکران دوره قاجار، تعریفی از مفهوم حقوق شهروندی دیده نمی‌شود، حال آنکه اگر بنا بر قانونگذاری بود، باید مبنای حقوقی آن روشن می‌شد و حقوق هم البته برگرفته از مفهومی دیگر به نام شهروندی است.

۶. تشابه و تفاوت ملکم خان و آخوندزاده

از همه اینها گذشته، در اینکه جمیع انتظامات فرنگستان و پیشرفت آنها از قانون است، (رساله یک کلمه: ۵۳) کمتر کسی بود که تردیدی داشته باشد، اما تنها آخوندزاده بود که هم به میرزاملکم خان و هم مستشارالدوله یادآوری میکرد از نظر احکام شرعی بین انسانها اختلاف حقوق وجود دارد (مقالات آخوندزاده، ۱۰۲-۹۶) این سخنی بود درست و بعدها در جریان مشروطه هم مورد تأکید قرار گرفت. به عبارتی او مبنای قوانین اساسی اروپا را مغایر با چیزی میدانست که مستشارالدوله در رساله یک کلمه^۷ توضیح داده بود (اندیشه ترقی و حکومت قانون، ۱۵۷) و ملکم خان هم در مقطعی از

زندگی خود به دنبال آن بود. اما آخوندزاده هم نه تعریفی از مفهوم حقوق شهروندی ارائه داد و نه حقوق اساسی و نه از قانون اساسی و قوانین مشتق شده از آن.

دیدگاه ساده انگارانه امثال آخوندزاده که تصور میکرد علت پیشرفت روسیه در زمان پترکبیر تغییر خط و الفبا بود، (اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ۷۴-۷۳) هم نمیتوانست کمکی به موضوع نماید. یعنی برخلاف تصور آخوندزاده قبل از «آلت تعلم علوم و صنایع» که همان خط و الفباء بود، (همان: ۷۶) موضوعی پایه ای باعث پیشرفت صنایع و علوم و فنون در اروپا شده بود، نه صرف خط و الفباء و آنهم مفهوم حکومت قانون بود از سوئی و اندیشه تصرف از سوی دیگر.^۸

در مقطعی ملک‌خان به تبعیت از آخوندزاده به ضرورت تغییر خط و الفباء اعتقاد پیدا کرد به این دلیل که گویا ریشه «اصول تعلیم و تربیت ملل اسلامی» از آن حیث «خراب است» که «خط تعلیم و تربیت» ایراد دارد و باید اصلاح شود. (همان: ۹۳-۹۲) علت اینکه او میگفت باید خط و الفباء تغییر کند این موضوع بود که بر اساس آن میشد آموزش و پرورش را دگرگون کرد، زیرا «بدون اصلاح تعلیم و تربیت، کسب تمدن و ترقی امکان ندارد.» (همان) از این بالاتر او «نقص الفبای عربی را منشأ فقر و ناتوانی و عقب ماندگی فکری و استبداد سیاسی سرزمین اسلام» (همان) میدانست. نه ملک‌خان و نه آخوندزاده به این پرسش پاسخ ندادند که پس چرا با همین خط و الفباء فرهنگ و تمدن جهانگیر عالم اسلامی در قرون چهارم و پنجم هجری خلق شد؟

به نظر میرسد ملک‌خان هم به تبعیت از آخوندزاده در مرحله ای از زندگی خود توجه نداشت که مبنای پیشرفت علوم تجربی و علوم انسانی در اروپا صرفاً به موضوع خط بستگی نداشت، بلکه به موضوعیت «انسان» باز میگشت و اینکه این انسان قادر است با عقل خویش برای زندگی علمی و عملی خود تدبیری بیندیشد، یعنی خردورزی کند، همانکه که بنیاد عصر روشنگری بود. آخوندزاده هم گرچه به ضرورت تغییر استبداد سیاسی به حکومت قانون تأکید میکرد، (همان: ۱۱۰) اما او هم در باره مبانی این حکومت اندیشه ای نو ارائه نداد. آخوندزاده شاید نخستین ایرانی است که از ولتر، روسو، منتسکیو و میرابو یاد میکند و اینکه آنها معتقد بودند دیگر نباید به شخص مستبد توصیه کرد تا از استبداد دست بردارد، بلکه باید مردم ستمکش را تشویق نمود که برای احقاق حقوق خود به پاخیزند. (تشیع و مشروطیت: ۱۳۶۴، ۲۸)، اما در هیچ

کدام از آثار آخوندزاده هم اندیشه های این متفکران بازتاب نیافته است و هیچ نقل قول مستقیمی از آنها دیده نمی شود.

۷. سنت و قانون گذاری جدید از دیدگاه ملکم خان

میرزاملکم خان در روزنامه قانون «استخلاص ایران از گرداب مذلت» را در گرو وضع قانون میدانند، او مینویسد: «پس اگر شعور دارید و حق زندگی می خواهید قانون بخواهید.» (قانون: شماره دوم، ص ۳) منظور از «شعور» همان «عقل» است که البته معیار وضع و تدوین قوانین موضوعه به شمار میرفت. اما آنچه ملکم خان به عنوان قانون ترویج میکرد، صرفاً جنبه های توصیه ای داشت، به عبارتی او هدفی سیاسی را دنبال میکرد و برای نیل به آن هدف، بارها و بارها واژه قانون را مورد استفاده قرار داد. او مینوشت در ایران هیچ کس مالک هیچ چیز نیست، زیرا قانون وجود ندارد تعیین حاکم، فروش مناصب دولتی، حبس انسانها بدون دلیل و امثالهم همه به دلیل فقدان قانون است. (قانون، شماره اول، ص ۱) بدیهی است منظور او چیزی است که «کتابچه قانون» خوانده میشد تا بر اساس آن احکام صادر شوند، اما نکته در این بود که با چه مبثانی و بر چه اساسی قانون گذاری میتواند شکل گیرد؟ اساساً وقتی گفته میشد قانون منظور چه بود و با چه موازینی و چگونه میشد قانون گذاری کرد؟ میرزاملکم خان به این موضوع توجه نداشت که ریشه قانون گذاری به حقوق اساسی و اساساً خود مفهوم حق باز میگشت؛ حق چیست و چرا انسانها دارای حقوق هستند؟ از همه بالاتر منشاء این حقوق چیست؟ تا به این پرسشها پاسخ گفته نمیشد، قانون گذاری نمیتوانست محقق شود.

بدون ارجاع به فلسفه حقوق، بحث کردن از قانون هم نتیجه ای در بر نداشت، موضوعی که شاخه ای از فلسفه و حقوق است که در مورد مبانی و اهداف قواعد حقوقی و تمایزات آنها از یکدیگر و تشخیص قواعد صحیح در این زمینه بحث می کند. در فلسفه حقوق نظریه های کلی درباره مفهوم حقوق مطرح شده و به تمایزات قواعد حقوقی، اخلاقی و مذهبی و تفاوت قانون خوب و بد پرداخته می شود. سؤالاتی همچون حق چیست؟ و انسانها از چه حقوقی برخوردارند؟ قانون چیست؟ قوانین چگونه وضع شده اند و چرا باید از آنها اطاعت شود؟ تفاوت میان قواعد حقوقی و قواعد اخلاقی چیست؟ از جمله سؤالاتی اساسی در فلسفه حقوق هستند. (Weinrib,

(2010, pp. 327-338) واقعیت این است که نه تنها میرزاملکم خان، بلکه هیچ روشنفکر ایرانی دیگری در قرن نوزدهم میلادی، به این موضوع مهم عنایتی نکرد. اگرچه میرزاملکم خان در دوره های مختلف زندگی خود چندبار تغییر رویه داد، اما نه تنها در باره تفاوت منشاء و مبنای قانون در اروپا و دنیای اسلامی نظری ارائه نکرد؛ بلکه این دو را هم یکدیگر خلط نمود. در یکی از شماره های قانون نوشته است: «در دنیا هیچ نظم و حکمتی نمی بینیم که مبادی آن یا در قرآن یا در اقوال ائمه یا در آن دریای معرفت اسلام که ما احادیث می گوئیم و حدود و وسعت آن خارج از تصور شما است، به طور صریح معین نشده باشد. کشف این حقیقت شرایط ترقی ما را به کلی تغییر داده است. حال عوض اینکه به جهالت سابق، تنظیمات مطلوبه را برویم از فرنگستان گدایی نماییم، اصول جمیع تنظیمات را در نهایت سهولت از خود اسلام استخراج می نماییم. این صراط مستقیم و این طرح تازه، جمیع خبط ها و ضررهای گذشته ما را بلاشک بهتر از انتظار هر کس تلافی خواهد کرد» (قانون، شماره ۳۶، صص ۳ و ۴).

اگر مراد و منظور این بود که برای قانونگذاری باید نگاهی به سنت داشت، این قضاوت میتوانست وجهی داشته باشد؛ لیکن اگر مقصود این بود که تفاوتی بین قوانین موضوعه و احکام شرعی موجود نیست، این سخن از اساس ناصحیح بود. مبنای قوانین موضوعه عقل انسانی بود که البته میتوانست بر اساس عرف و سنن و آداب و رسوم هر قوم قانونگذاری کند، آنچنان که منتسکیو نوشته بود. این قوانین به مناسبت شرایط و اوضاع و احوال قابل تغییر بودند، اما مبنای احکام شرعی قوانین لایتغیری بود که تحت تأثیر شرایط زمان و مکان تغییر نمیکردند و به قول آخوند خراسانی «به مرور دهور» دچار تغییر نمیشدند. (مجلس، سال ۳، ش ۱۳۸) ریشه این دو نوع قانونگذاری در دو مفهوم حق نهفته بود، در اروپا مبنای حقوق و فلسفه آن مصلحت عمومی بود که در شرایط مختلف تغییر میکرد، اما در شرع هیچ چیزی نمیتوانست احکام شریعت را تغییر دهد یا معطل گذارد، مگر مصلحتی دینی.^۹ حتی همان زمان هم بودند افرادی مثل میرزافتحعلی آخوندزاده که تلقی میرزاملکم خان از قوانین غربی را با شگفتی پیگیری میکردند و به او گوشزد مینمودند که نسبتی بین این قوانین و احکام شرعی وجود ندارد. (مقالات فارسی، ۱۳۵۵: ۱۰۱).

در عین حال ملکم خان به چیزی به نام «قانون اعظم» اشاره میکرد که مقصودش قانون اساسی بود. نیز آنجائی که اظهار میداشت قدرت و عنان مصالح دولت باید به دست

اشخاصی باشد که «افضل و اعلم و اکمل قوم محسوب میشوند» (قانون، شماره چهارم، ص ۲) مقصود شایسته سالاری است، هرچند با موازین حقوقی جدید، هیچ سیاستمداری واجد صفاتی که ملکم خان برشمرده است، نیست. همچنین وقتی ملکم خان از «حدود قدرت ریاست» بحث میکند به گونه ای که «هریک از رؤسا در وقت اجرای وظایف دولتی کاملاً مختار و در عین تخلف از آن وظایف مقید و عاجز بمانند»، (همان) به نوعی به تفکیک قوا اشاره میکند. نیز او به او مهم توجه دارد که این «قانون اعظم» در «دید مردم آسیا محال است» به شکل اروپا محقق شود، (همان) به همین دلیل است که معتقد است قبل از قانونگذاری در مسائل جزئی، باید این «قانون اعظم» و «این قانون قوانین» و «این شرط مطلق زندگی را یک دقیقه زودتر در ایران قبول و بر طبق مقتضیات این ملک مجرا داریم.» (همان، ص ۳)

گفتیم ریشه اساسی هرگونه قانونگذاری در تعریفی از مفهوم حق نهفته است، نیز این مهم در گرو تعریفی از حقوق اساسی است که نظم و انضباط و توازن نیروها را بین مردم برقرار میکند، پس مبنای «قانون قوانین» مورد نظر ملکم خان باید در تعریفی از حقوق اساسی شکل می‌گرفت، اما حقوق اساسی چگونه میتواند محقق شود، در حالیکه شاه صاحب جمیع حقوق تلقی می‌گردید و حتی موقع صدور فرمان مشروطه شاه آن را به «لطف» خود فرومیگذاشت (ادوار مجالس قانونگذاری، ۱۳۷۷، ص ۴۴) و نه حقوق مسلم مردم؟ در نظر منتسکیو مهمترین نهاد سیاسی حکومت است و «روح قوانین» از شکل حکومت سرچشمه می‌گیرد؛ (سنت روشنفکری در غرب، ۱۳۷۹، ص ۳۶۷) پس روح قوانین ایران هم با شکل حکومت تطابق و توازن داشت.

پیشتر خود ملکم خان از «قوانین انگلیس و سایر دول» یاد کرده بود که مبنای پیشرفت آن کشورها شده بود، (قانون: شماره سوم، ۳) اما همان زمان هم در این موضوع بحث نکرد که منشأ قوانین انگلیس چیست؟ اینکه «هر فرنگی» میدانست چاره غلبه بر هرج و مرج چیزی نیست جز تبدیل «اداره اختیاری» به «اداره قانونی» (مجموعه آثار میرزاملکم خان، ۱۰۸) دلیلی داشت و آن اینکه هر انسانی در چارچوب مصالح ملی صاحب حقی شناخته میشد، اما این حق در زمان مورد نظر ملکم خان هنوز در ایران به رسمیت شناخته نشده بود. باز هم در جایی دیگر ملکم خان به ضرورت تفکیک قوا تأکید میکند، یعنی اینکه مجلس باید قانونگذاری کند و قوه مجریه هم اجرای قانون را برعهده گیرد، (همان، ص ۱۲۵) لیکن باز هم واضح است در خلاء تعریفی از حقوق اساسی و مبنای نظری اینکه قوا چگونه باید از هم تفکیک شوند، امکانی برای اجرای

نظر او وجود نداشت. مهمتر اینکه ملکم خان در باره قوه سوم یعنی قضائیه مطلبی ننوشته است، شاید علت این بوده باشد که او میدانست این قوه ناظر به اجرای احکام شرعی است در زمانی که او میزیست و قانونگذاری موضوعه در این زمینه هیچ محلی از اعراب نمیتوانست داشته باشد.

اینکه مجتهدین و علما و ارباب قلم و اصحاب کلام، باید «فوائد قانون و لزوم اتفاق را در مدارس و بر منابر و بر سر کوچه و بازار شب و روز» فریاد میزدند، (قانون: شماره اول، ص ۳) فرع بر قضیه بود؛ نکته مهمتر این بود که چگونه میشد قانونگذاری کرد و فلسفه آن را توجیه نمود که با مخالفت مواجه نشود. درست بود که «باید خلق هم اینقدر شعور داشته باشند که معنی قانون را بفهمند و پی به قانون ببرند» (همان: شماره پنجم، ص ۱)، اما آیا معنی قانون و مبانی عقلی آن برای خود ملکم خان روشن شده بود؟

۸. نتیجه گیری

مفهوم قانون در غرب دارای مبانی فکری، فلسفی و فرهنگی بود که از یونان و روم باستان تا عصر روشنگری تداوم و تحول یافت. قانون معطوف بود به تعریفی از حق، با این تعریف قانون به دو بخش طبیعی و موضوعه تقسیم گردید. حقوق طبیعی هم آنهایی بودند که بشر به طور طبیعی و ذاتی باید از آنها بهره مند میشد، ولیکن قانون موضوعه بسته به شرایط جغرافیائی و فرهنگ و آداب و رسوم اقوام و ملل مختلف با یکدیگر تفاوت داشت. اما قانون موضوعه توسط نمایندگان خود مردم تدوین میشد، معیار و موازین قانونگذاری هم مصلحت و منافع عمومی بود. نکته دیگر اینکه در اروپای زمان میرزاملکم خان گفته میشد مردم دارای حقوق اساسی هستند، این حقوق آنهایی بودند که غیرقابل خدشه به شمار میرفتند، مثل حق مسکن، آزادی بیان، مالکیت و امثالهم. از درون مفهوم حقوق اساسی، قوانین اساسی شکل میگرفتند که روابط بین دولت و مردم و بعلاوه مردم با خود مردم را سامان میدادند. قوانین اساسی پایه و رکن اصلی قانونگذاری در عرصه های دیگر به شمار میرفتند، به عبارتی هیچ قانونی نباید در ضدیت با قانون اساسی تدوین میشد. با نگاهی به آثار میرزاملکم خان ناظم‌الدوله مشاهده میشود دیدگاههای او در مورد قانون، فاقد مبنای نظری است، به همین دلیل برخلاف متفکران اروپائی؛ کلیه مطالب او «توصیه» به رعایت موازین قانونی است، اما اینکه مراد و مقصود او از قانون چیست، و منشاء قانون را چه چیزی میدانند، در هیچ

کدام از آثار او دیده نمیشود. دیگر اینکه ملکم خان هیچ تعریفی از حق و مفهوم آن ارائه نمیکند، حال آنکه مبنای کلیه قوانین ارائه تعریفی از مفهوم حق است. اگر بر اساس فلسفه حقوق طبیعی انسانها از بدو تولد دارای حقی تلقی شوند که قابل فسخ و نسخ نیست، این حق بنیاد قانونگذاری موضوعه واقع میشود، اما اگر برعکس بنای اجتماع بر اختلاف حقوق دانسته شود، پس قانونگذاری هم بر این اساس شکل میگیرد. در این صورت تعریف عدالت هم تفاوت میکند، اگر انسانها دارای حقوق طبیعی فرض شوند، عدالت عبارت خواهد بود از بهره مندی انسانها از آن حقوق بر اساس مصالح و منافع عمومی. اما اگر غیر از این باشد، معنی عدالت عبارت خواهد بود از اینکه هرکس باید در جایی که از قبل برای او مقرر شده قرار گیرد، با این تعریف دوم حتی تحرک طبقاتی و جابجائی منزلت اجتماعی هم ناممکن میشود. قانونی هم که نوشته میشود، مبتنی خواهد بود بر این موضوع. میرزاملکم خان در خلاء تعاریف و مفاهیم به توصیه رعایت قانون پرداخت، لیکن اگر بنا بود بر اساس موازین قانون موضوعه و بر بنیاد حقوق اساسی؛ تحولی صورت گیرد، این تحول به صرف توصیه و اندرز گفتن محقق نمی شد و از همه مهمتر بر آن اساس امکان ساختن نهادهای جدید قانونی وجود نداشت. پس برخلاف آنچه در برخی منابع تاریخی ذکر شده است، هیچ شهادتی در دست نیست تا دریابیم میرزاملکم خان تحت تأثیر جنبش روشنگری به طرح بحث ضرورت اجرای قانون پرداخته است، و هیچ قرینه ای وجود ندارد تا نشان دهد او مفهوم تفکیک قوا و بحث حقوق موضوعه را از کسانی مثل منتسکیو فراگرفته باشد. اگرچه مباحث میرزاملکم خان در باب ضرورت اجرای قانون برای تحولات اجتماعی کشور بسیار مفید بودند، اما با آن مباحث امکان تأسیس اندیشه حکومت قانون وجود نداشت. تا وقتی معلوم نبود قانون چیست، نحوه تدوین آن چگونه است و ضابطه اجرای قوانین چیست؛ امکان طرح مفهوم تفکیک قوا و البته حاکمیت ملی هم وجود نداشت. در نتیجه امکان ایجاد قوای سه گانه مقننه و اجرائیه و قضائیه در دسترس نبود، زیرا در مفهوم تفکیک قوا جایگاه حقوقی هرکدام از قوای سه گانه به دقت مشخص میشود تا از تداخل وظایف آنها جلوگیری به عمل آید.

پی نوشت

توجه به اهمیت روح قوانین در ایران اندکی بعد از پیروزی نهضت مشروطیتظاهر شد، ظاهراً محمدحسین فروغی، علی اکبرخان دهخدا و ابوالقاسم اعتصام زاده بخشهایی از آنبعلاوه

مفهوم حکومت قانون از دیدگاه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله ۷۳

نامه‌های ایرانی را ترجمه نمودند. یعنی طبق شواهد موجود، تا قبل از مشروطه، روشنفکران ایرانی این کتاب را نمی‌شناختند.

۲ حقوق اساسی عبارتست از شکل حکومت و سازمانها و نهادهای سیاسی؛ همچنین وظایف و اختیارات قوای سه‌گانه و نیز روابط نهادها و قوای مزبور را با هم تعیین می‌کند. از سوئی حقوق اساسی همچنین حقوق عمومی افراد را که دولت مکلف به احترام آنها می‌باشد مشخص می‌نماید.

۳ در مورد اندیشه‌های منتسکیو و اهمیت آنها در شکل‌گیری نظامهای نوین حقوقی بنگرید به: سیدجواد طباطبائی: تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، جلد نخست، دفتر سوم (تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۳)، صص ۴۱۴-۳۲۹.

۴ تنظیمات یا تنظیمات خیریه، نهضت نوگرایی و اصلاح‌طلبی در ساختار سیاسی - حقوقی، فرهنگی و اجتماعی جامعه عثمانی در قرن نوزدهم است که از سال ۱۲۱۸ هجری شمسی (۱۸۳۹م) شروع می‌شود و با دوره قانون اساسی اول در سال ۱۸۷۶ به پایان می‌رسد. هدف اصلاحات دوره تنظیمات، نوسازی دستگاه دولتی و اجتماعی و یکپارچه کردن اقوام غیر مسلمان و غیر ترک امپراتوری از راه تغییر قانون‌ها و روش‌ها، اعطای حقوق اجتماعی، آزادی‌های مدنی و مقابله با حرکت‌های ملی‌گرایانه و قدرتهای متخاصم بود. نخستین گام در اجرای مفاد فرمان تنظیمات که تشکیل نهادهای جدید را ضروری می‌ساخت، با تأسیس «مجلس والای احکام عدلیه» برداشته شد. این مجلس که عهده‌دار وضع قوانین بود، یک رئیس و ۹ عضو داشت و در تدوین قوانین، گذشته از رعایت احکام شرع اسلام، بهره‌گیری از حقوق و قوانین اروپایی و تلفیق آن با احکام اسلام را نیز مورد توجه قرار می‌داد. این فرمان شامل برخی از مطالب اعلامیه حقوق بشر فرانسه که به سال ۱۷۸۹ اعلام شد هم بود. برای اطلاع بیشتر نک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۶۱۱۹.

۵ در مورد معنی حکومت انتخابی نک: جان استوارت میل: حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۹).

۶ برای تعریف دیگری از مفهوم شهروند نک: سیدجواد طباطبائی: تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا، جلد نخست، دفتر سوم، صص ۶۷-۶۴.

۷ میرزا یوسف خان مستشارالدوله: یک کلمه، به اهتمام علیرضا دولتشاهی، (تهران: بال، ۱۳۸۶).
۸ برای فهم معنی اندیشه تصرف نک: گ. ف. و. هگل: خدایگان و بنده، با مقدمه الکساندر کوژو، ترجمه حمید عنایت (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴).

۹ برای تفاوت دو مفهوم مصلحت نک: محمدسعید رمضان البوطی: مصلحت و شریعت، ترجمه.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و دیگران. چاپ دوم، تهران، نی. آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲)، *مشروطه ایرانی*، تهران، اختران.
- آخوندزاده. میرزا فتحعلی (۱۳۵۱) *مقالات*. گردآورنده باقر مومنی. تهران، انتشارات آوا.
- آخوندزاده. میرزا فتحعلی (۱۳۵۵). *مقالات فارسی*، به کوشش محمدزاده، تهران، انتشارات نگاه.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، *فکر آزادی و مقدمه مشروطیت*، تهران، سخن.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹). *اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، چاپ اول. تهران. انتشارات خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۴)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران. پیام.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱). *اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)*. تهران، خوارزمی.
- استوارت میل، جان (۱۳۸۹)، *حکومت انتخابی*، ترجمه علی رامین، نشر نی.
- برونوفسکی، ج؛ و مازلیش، ب. (۱۳۸۳)، *سنت روشنفکری در غرب*، ترجمه لی لا سازگار، تهران، آگه.
- بن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*، ج ۴، قم، مکت الاعلام الاسلامی.
- البوطی، محمدسعید رمضان، (۱۳۸۴)، *مصلحت و شریعت*، ترجمه علی اصغر افتخاری، تهران، گام نو.
- پازارگاد، بهاءالدین (۱۳۵۹) *تاریخ فلسفه سیاسی*، جلد ۲. تهران. چاپ گلشن.
- جونز، ویلیام تامس (۱۳۸۳)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، جلد دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۰). *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶،
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۳)، *میرزا ملکم خان و کوشش او*، تهران، صغیعیلیشاه.
- راسخ، محمد و یحیی زاده، فاطمه (۱۳۹۲). *پیش زمینه مفهوم قانون در عصر مشروطه: از مالک الرقابی تا تنظیمات*، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۸۳.
- راغب اصفهانی. (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق - بیروت، دارالقلم.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۶۸). *قرارداد اجتماعی*، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، چاپ هفتم، تهران، انتشارات ادیب.
- سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۹۵)، *شرح اسماء الحسنی*، ترجمه علی شیخ الاسلامی، قم، کتاب عقیق.
- شرتونی، سعید. (۱۴۰۳ق). *اقرب الموارد*، ج ۲. قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۷۳). *زوال اندیشه سیاسی در ایران*. تهران، انتشارات کویر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶)، *نظریه حکومت قانون در ایران*، تهران، ستوده.
- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۹۳). *تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا*، جلد نخست، دفتر سوم، تهران. مینوی خرد.
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). *المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر للرافعی*، قم، مؤسسه دارالهجره.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، *میرزا ملکم خان*، ترجمه جهانگیر عظیم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

لیدمان، سون اریک، (۱۳۸۶) *تاریخ عقاید سیاسی*، ترجمه سعید مقدم، چاپ سوم، تهران، انتشارات اختران.
مستشارالدوله. میرزا یوسف خان. (۱۳۸۶). *رساله یک کلمه*، به کوشش علیرضا دولتشاهی، تهران.
متسکیو، شارل لویی (۱۳۸۷) *نامه های ایرانی*، ترجمه محمد مجلسی، چاپ اول، تهران، انتشارات دنیای نو.
متسکیو، شارل لویی، (۱۳۴۹) *روح القوانين*، ترجمه علی اکبر مهتدی، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
میرزا ملکم خان ناظم الدوله، (۱۳۸۸). *مجلس تنظیمات در رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله*، گردآوری
حجت الله اصیل، تهران، نی
میرزا ملکم خان ناظم الدوله، (بی تا). *مجموعه آثار میرزا ملکم خان*، به کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران،
علمی.
میرزاملکم خان (۱۳۲۷). *مجموعه آثار میرزاملکم خان*، تهران، کتابخانه دانش.
نهج البلاغه. (۱۳۵۳)، به کوشش فیض الاسلام، بی جا، بی تا.
هگل، گ. ف. و، (۱۳۵۴)، *خدایگان و بنده*، با مقدمه الکساندر کوژو، ترجمه حمید عنایت، تهران، خوارزمی.

Benoît, Dubreuil. (۲۰۱۰) *Human Evolution and the Origins of Hierarchies: The State of Nature*. Cambridge University Press.

Frank Bealey, Frank, ed. (1999), *The Blackwell dictionary of political science: a user's guide to its terms*. Wiley-Blackwell.

Grant, A. J., (1930) *The Great Social and Political Ideas of Some Great French Thinkers of the Age of Reason*, ed. By F. J. C. Hearnshaw, London,

Weinrib, Ernest J. (2010), *A companion to philosophy of law and legal theory*. Ed. Dennis Michael Patterson. Wiley-Blackwell.